

پاییز

پاییز آمد و پاییز زیباست!

لیک - - - - مردم سرزمین من،

مردم سرزمین تو،

و مردمی هر سرزمینی که در دست، ازدهایی سرمایه داری اسیرند.

از بیم سرمای زمستان می لرزند.

. نه آذوقه و نه پوشاکی، نه سوختی!

بچه های خیابانی ما، کجا خواهند خوابید؟

آه - - - - کجا؟ کجا؟

پاییز آمد با همه زیبایی هایش

و لیک - - من از بیم زمستان هم میهنم بخود می لرزم.

من از بیم زمستان هم میهن تو بخود می لرزم.

من از بیم زمستان پسران آشغال چین، بخود می لرزم.

من از بیم زمستان پیر مردی که پا هایش پا پوش ندارد.

من از بیم زمستانی پیر زنی ژنده پوش - - -

بخود می لرزم.

پاییز آمد و لیک - - -

پسرکانی که در چهار راهی ها، اخبار می فروشند.

گرد باد زمستان را چگونه تحمل خواهند کرد -

دخترکانی گل فروش، گل ها را - - -

چگونه با دست هایی یخ بسته خود خواهند گرفت.

پاییز زیباست و لیک دلی من درد دارد

دلی من میسوزد

دلی من آتش گرفته است

برای آنانیکه در زیر خیمه های سرد از سرما خواهند لرزید

برای آنانیکه در زیر خیمه ها

بدون هیچ امیدی-

آه... ای کاش.....

آه ای کاش میتوانستم در رگهایی که از نا امیدی منجمد است

خون امید جاری بسازم-

ای کاش میتوانستم

میتوانستم آفتاب را با دو دستم بگیرم و با آنها نزدیکتر کنم

کاش می توانستم، کاش می توانستم ،کاش می توانستم

آری ، آری ، آری

پاییز... پاییز ی رویا انگیز

پاییزی دوست داشتنتی و رنگارنگ

کاش میتوانستم ترا بکام هزاران هزار انسانی در بند شیرین کنم

کاش میتوانستم ترا بهر یکا یک انسانها رنگین کنم

کاش میتوانستم قندیل امید را در کوچه باغ های زندگی بیا ویزم

تا با روشنایی آن، رهروان راهی آزادی، زود تر به آفتاب فردا دست بیايند-

تا پاییز به کام همه یکسان شریین شود

کاش و ای کاش هر چه زود تر بهار شود

بهار واقعی ، بهار راستین،بهار صادق

بهار غم خوار غریبان

کاش و ای کاش!

(سوما کاویانی)

سوگند به رستا خیز

به آن چهره های داغ داغ سوگند
به اندام های له شده در زیر پا های شما ای دژخیمان سوگند
به آن شهیدان ، به آن خونین کفنان سوگند
به آنانی که در خاک و خون غلطیدن
به آنانی که حماسه ها آفریدند
تا فردا را با طلوع آفتاب آغاز کنند
تا به آزادی سلام عشق بدهند
به آن رزم جویانی که با دیو سیه کار پیمان نبستند سوگند
به چشم پر انتظار مادران سوگند
به اشکهای سوزان خواهران سوگند
به خاک خون آلود خاوران سوگند
به هزاران هزار گور بی نام و نشان سوگند
که فردا را با طلوع آفتاب آغاز خواهیم کرد
پرده ظلمت شب خواهیم درید
و در جنازه سیاهی خواهیم رقصید

زمان گذشت و میگذرد هنوز
زمان گذشت و مادران در انتظارند هنوز
خواهران گوش بدر و چشم بدیوارند هنوز
ولی افسوس

ولی افسوس صد افسوس

که دیگر سرو های استاده آنان استاده جاوید شده اند
آه ای دژخیم ، ای خاین ، ای جلاد ، ای روسپی سر مایه
با چه شقاوتی شاخ های امید مادران را بر خاک افگندی
نه ، نه ، نه ، نه

هرگز فراموش نمیکنیم

هرگز فراموش نمیکنیم

زمان گذشت میگذرد هنوز

و اشک در چشم مادران خشکید
و لبخند ها بقهر بدل گردید
آه ها همه فریاد شد
و فریاد ها همه آزاد
که نه ، نه ، نه فراموش نمیکنیم
نه میبخشیم نه فراموش میکنیم ترا
ای دژخیم ای خون آشام
بدار خشم خویش خواهیمت آویخت
آری تو ای دژخیم خواهی دید
که چگونه روز رستاخیز فرا خواهد رسید
و لبخند ها بر لب ها خواهد دمید
و آفتاب عشق خواهد درخشید
آری شما ای دژخیمان خواهید دید
ای دد و دیوان خون آشام
ای رقا صان دست سرمایه
که چگونه ز خاوران
که چگونه ز هزاران گور بی نام نشان
که چگونه ز سر تا سر این جهان
هزاران هزار شهید خونین کفن
دوباره برپا می خیزند
تا بر نعش متعفن سرمایه رقص پیروزی بر پا کنند
نه ، دور نیست آن زمان من میبینم زوال ترا
میبینم آن روز رستاخیز خلق را

آه ای ضحاکیان
که تا هنوز بر تخت فرمانروایی جهان لمیده اید
که خون هزاران هزار انقلابی را طعمه ماران خویش کرده اید
بنگرید، بنگرید، بنگرید
بنگرید به این گل های آتشین سرخ
که در خاوران خوابیده اند
که در هر گوشه و کنار افغانستان رویده اند

بنگرید - - - -

بنگرید این فرزندان صدیق مردم را

بنگرید که چگونه این خاک را

زمین را

با خون خویش زر خیز کرده اند

روزی دوباره بر میخیزند اینان

روزی ز هر گل سرخ

هزاران شاخه خواهد روید

و از هر شاخه هزاران گل سرخ دیگر

جهان را با خون تو رنگین خواهند کرد

بدون هراس بپا خواهند استاد

تا دیگر نباشد مادری چشم براه

تا دگر نباشد طفلی بر هنه پا

تا دگر نباشد کودکی کار و زنی زیر سنگسار

تا دگر نباشد محکومی و زندانی

تا دگر نباشد نشانی از دار و شکنجه

آری بر میخیزند تا فرو ریزند کاخ استبداد را

تا همه با هم شوند برابر

آری آن روز می رسد که در جهان

آزادی تنها یک خواب نباشد

فقط سراب نباشد

در انتظار آن روز

ما میفشارم مشیت های خویش را

و با اتفاق و متحد با هم می رویم ببیش

میرویم ببیش

سوما کاویانی 2010/09/08

زندگی یعنی چه ؟ (1)

زندگی یعنی هیچ
زندگی ، آه
زندگی پیچ در پیچ
یک روز که بر خیزی
دیگر نبینی زمن نشانه
یک روز روشن
تاریک شوند دیده گان من

زندگی با من دشمن است
زندگی همچو بهمن است
یا همچو کولاک سرد و بیرحم

زندگی زیباست یا نا زیباست
این را در دخمه کار گر بنگر
این را در کلبه آهنگر بنگر
این را از چشم شخمگر بنگر

من نه کار گرم
نه دستم آبله و زخمی ماشین زمان است
لیک دلی دارم و نیک میدانم
زندگی با فقر چه نازیباست
زندگی با فقر چه نازیباست!

سوما کاویانی 7 اگست 2002

سیل خشم خلق

در انتظار آن سیل ام که آمدنیست
دریا پر طلاطم و آسمان توفانیست
گویند که آن آرامش پیش از توفان بود
دانم که قانون طبیعت جاویدانیست
آسمان ز خشم خلق سیاه و تیره میشود
آخر بر سر ارتجاع، آتش باریدنیست
خون مظلوم میگیرد دامن جلاد را
این قلعهٔ ظلم نیز غلطیدنیست
ز زور خلق آسمان صاعقه خواهد بارید
این دژ استبداد هم سوختاندنیست
بشنو تو ای عزیزم ، غرش طوفان را
بنیاد سرمایه را سیل بردنیست
مشو نا امید تو ای سوما که آخر
بر دار خشم خلق دژ خیم رقصیدنیست

7/20/2010

(سوما کاویانی)